جلسه 37- 1279

**سه‌شنبه - 18/12/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استدلال به صحیحه ثانیه زراره بود، عرض کردیم فقره ثالثه دلالتش بر استصحاب تمام هست.

راجع به عموم این فقره اشکال شده که لام عهد ممکن هست مانع از عموم بشود، ما قبلا عرض کردیم که لام برای عهد نیست، لام معنای خاصی ندارد، و مفاد این صحیحه این است که یقین را با شک هیچ گاه نقض نکن، و این مفید عموم هست، ولذا مشکلی در رابطه با عموم این فقره نیست، نیازی هم نیست که ما به کلمه ینبغی تمسک کنیم، ینبغی مفادش این هست که لاینبغی لک یعنی لایتیسر لک نمی شود این کار، و هیچ اشاره ای به ارتکاز عقلاء ندارد، ربِّ هب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی، معنایش این است که به من ملکی بده که به دیگران نمی دهی، لاینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا یعنی نباید یقین را با شک نقض کنی، اما اینکه ارتکاز عقلاء بر این مطلب هست این استفاده نمی شود.

لذا به نظر ما تنها جواب از شبهه اختصاص این فقره به بحث استصحاب طهارت این است که منکر ظهور لام در عهد بشویم و بگوئیم لام معنای کلمه را عوض نمی کند، آنوقت لفظ "ابدا" تقویت می کند ظهور این جمله را در عموم، ما گفتیم لام معنای خاصی ندارد و لذا عبارت این می شود که تو یقین داشتی به طهارت خودت و سزاوار نیست یقین را با شک نقض کنی هیچگاه، و این افاده عموم می کند.

در بحوث مطرح کرده: که مورد صحیحه این است که علم داشتیم که نجاست معلومه وجود ندارد، و گفته بنا بر اینکه نجاست معلومه مانع باشد استصحاب مورد ندارد، چون ما علم داریم به انتفاء مانع.

اقول: به نظر ما این اشکال وارد نیست، چون از کجا ما فهمیدیم که نجاست معلومه مانع هست و نجاست غیر معلومه مانع نیست؟ از کجا؟ ما که عمومات اولیه مان این بود که لاتصل فی النجس، علت اینکه فهمیدیم که نجاست غیر معلومه مانعیت ندارد روایات خاصه است از جمله همین صحیحه زراره، شاید نکته اینکه نجاست غیر معلومه مانعیت ندارد همین جریان استصحاب طهارت باشد، ما بعد از اینکه استصحاب طهارت جاری شد به برکت این استصحاب و به برکت روایات دیگر به این نتیجه رسیدیم که نجاست غیر معلومه مانعیت ندارد، اما نکته اش چیست؟ ممکن است نکته اش همین استصحاب طهارت باشد، در صحیحه محمد بن مسلم هم فرمود تو اگر بعد از نماز علم پیدا کنی به وجود نجس نمازت اعاده ندارد، اما نفرمود چرا، شاید نکته اش همین جریان استصحاب طهارت حال الصلاة باشد، در این مورد صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه ثانیه زراره شاک بود، چون هم در صحیحه ثانیه زراره می گوید فنظرت فلم أر شیئا و هم در صحیحه محمد بن مسلم می گوید که انت نظرت فلم تر فصلیت ثم رأیت فلا اعادة علیک ظاهرش این است که یقین نداشت شک داشت، شما می فرمائید که نجاست معلومه اگر مانع باشد نیاز به استصحاب طهارت نیست، آقا شاید علت اینکه نجاست معلومه فقط مانع است و نه نجاست غیر معلومه همین جریان استصحاب باشد، آنوقت می گوئید جریان استصحاب لغو است؟ {سؤال: ما وقتی می گوئیم نجاست معلومه مانع است یعنی حتی اگر استصحاب نجاست هم داشته باشی نمازت باطل است چون علم به نجاست نداری، پس نمی تواند نکته اش استصحاب طهارت باشد؟ جواب: شما از کجا فهمیدید که نجاست معلومه مانع است؟ غیر از این است که از روایات فهمیدید، اما نکته اینکه نجاست غیر معلومه مانع نیست در روایت بیان شده، فرموده نکته اش این است که در حال نماز استصحاب طهارت داری، یعنی اگر استصحاب نجاست داشتی یا لااقل استصحاب طهارت و قاعده طهارت نداشتی نمازت باطل است، سؤال؟ اینکه چرا نجاست معلومه یعنی نجاستی که قام علیه الحجة مانع است ولی نجاست غیر معلومه مانع نیست نکته اش چیست؟ روایت می گوید نکته اش این است که در نجاست غیر معلومه استصحاب طهارت داری و او مشکل تو را حل کرده است، حالا که مشکل حل شده است می گوئید ما چه نیازی به استصحاب داریم، امام فرمود همین استصحاب فی الواقع مشکل نماز تو را حل کرد خودت خبر نداشتی}.

پس اشکال به اینکه اگر نجاست معلومه مانع باشد و نه نجاست غیر معلومه استصحاب لغو است این اشبه به این است که بگوئیم ما با وجود حرارت چه نیازی به آتش داریم، خوب همین آتش بود که حرارت را آورد، گفتن اینکه شما با وجود حرارت چه نیازی به آتش دارید که معنایی ندارد.

ولذا به نظر ما هیچ اشکالی به این فقره ثالثه ودلالت آن بر استصحاب وارد نیست.

اما فقره سادسه: مفادش این است که: قلت ان رأیته فی ثوبی و انا فی الصلاة قال تنقض الصلاة و تعید اذا شککت فی موضع منه ثم رأیته، وان لم تشک ثم رأیته رطبا قطعت الصلاة و غسلته ثم بنیت علی الصلاة لانک لاتدری لعله شئ اوقع علیک ولیس ینبغی ان تنقض الیقین بالشک.

امام در رابطه با این سؤال زراره که ان رأیته فی ثوبی وانا فی الصلاة دو فرض را مطرح فرمود:

فرمود یک وقت قبل از نماز شک کردی و در اثناء نماز دیدی نجس را، این معنایش این است که قبل از نماز این نجس بوده، عرفا شک قبل از صلاة و رؤیت دم ونجس در اثناء صلاة بیان عرفی است بر اینکه می دانی که این لباس قبل از نماز نجس شده بوده است، ولذا این نماز باطل است.

فرض دوم این هست که قبل از نماز شک نکردی در اثناء نماز خون را دیدی و خون هم خیس بود، علم نداری که قبل از نماز خون به لباست اصابت کرده است، اینجا نماز صحیح است لباس را در بیاور یا آن را بشور نماز را ادامه بده، امام تعلیل فرمود لانک لاتدری لعله شئ اوقع علیک، شاید بعد از دخول در نماز این نجس روی لباس تو افتاده است، فلیس ینبغی ان تنقض الیقین بالشک، پس نباید یقین را با شک نقض کنی.

البته در اینکه آیا این حکم ظاهری است یا واقعی این جای بحث دارد، ثمره اش آنجا ظاهر می شود که ما بعد از نماز یقین پیدا کنیم که این خون از قبل از نماز وجود داشته ولی در اثناء نماز شک داشتیم می گفتیم شاید این خون بعد از دخول در نماز اصابت کرده است، اگر ما بگوئیم این نماز به صرف اینکه در اثناء آن علم نداریم به سبق نجاست صحیح است دیگر نیازی به اعاده آن نیست، اما تنها دلیل بر صحت حدیث لاتعاد است، کسانی که مثل آقای صدر حدیث لاتعاد را قبول ندارند در اخلال به شرطیت طهارت از خبث باید بگویند که این نماز محکوم به بطلان است چون خلاف لاتصل فی النجس است، و از این صحیحه زراره استفاده صحت واقعیه نمی شود، امام می فرماید تو که نمی دانی از قبل از نماز این خون در لباست بوده لاینبغی ان تنقض الیقین بالشک، اما ما حدیث لاتعاد را قبول داریم لذا اشکالی پیش نمی آید و این نماز صحیح واقعی خواهد بود.

مهم این است که امام درباره اینکه در اثناء نماز که این شخص شاک بود در سبق نجاست بر نماز فرمود استصحاب کن عدم سبق نجاست را، و این مسلم مفادش استصحاب است، چون فرض نکرد ان لم تشک ثم رأیته رطبا که یعنی یقین داشت قبل از نماز به طهارت، تا بشود قاعده یقین، ان لم تشک معنایش ان تیقنت بالطهارة نیست، بلکه ان لم تشک ولو غافل بودی، پس نمی تواند مفاد این صحیحه قاعده یقین باشد، بلکه همان طهارت اولیه ثوب که متیقن سابق است امام او را استصحاب کرد فرمود استصحاب می کنیم طهارت ثوب را تا زمان دخول در نماز.

ولذا ظاهر این فقره می شود استصحاب.

و به نظر می رسد که عموم استصحاب هم از آن فهمیده می شود، چون ظاهرش کبری است، لاتدری لعله شئ اوقع علیک، یعنی لاتدری لعل ثوبک کان طاهرا حین الدخول فی الصلاة فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک سزاوار نیست یقین را با شک نقض کنی، نفرمود این یقین به طهارت را سزاوار نیست نقض کنی با شک، بلکه مطلق یقین را فرمود.

البته چون کلمه ابدا در این فقره نیست دلالتش مثل دلالت فقره ثالثه قوی نیست، اما دلالت اطلاقیه دارد، دلالت فقره ثالثه به نحو عموم است و این به نحو اطلاق، وقدر متیقن در مقام تخاطب هم مانع از اطلاق نیست.{سؤال وجواب: بالاخره بعد از اینکه ظهور دارد لاتنقض الیقین بالشک در نهی از نقض مطلق یقین به شک ابدا اداة عموم است، ولذا قدر متیقن در مقام تخاطب در فقره ثالثه قطعا مانع از عموم نیست ولو ما بگوئیم در فقره سادسه مانع از اطلاق است، ولذا درست است که قدر متیقن در مقام تخاطب یقین به طهارت است، ولکن در فقره ثالثه اگر بخواهد مانع بشود از عموم این با مبنای صاحب کفایه هم نمی سازد، چون صاحب کفایه می گوید قدر متیقن در مقام تخاطب مانع از اطلاق است، واین اشکال در فقره سادسه هست چون ظهور فقره سادسه ظهور اطلاقی است نه ظهور وضعی، اما فقره ثالثه که ظهورش دیگر ظهور وضعی است بخاطر کلمه ابدا}.

روایت سوم:‌ صحیحه ثالثه زراره:‌ من لم یدر فی اربع

صحیحه ثالثه زراره

در کافی نقل می کند از علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن اسماعیل عن فضل بن شاذان، این محمد بن اسماعیل بندفر است که از اجلاء است عن الفضل بن شاذان جمیعا، نیازی هم ما به اثبات وثاقت محمد بن اسماعیل نداریم چون علی بن ابراهیم عن ابیه ومحمد بن اسماعیل عن فضل بن شاذان سند مستقل هستند یکی از این دو سند صحیح باشد کافی است، جمیعا عن حماد بن عیس عن حریز عن زراره عن احدهما علیهما السلام: قلت له من لم یدر فی اربع هو او فی ثنتین وقدر احرز الثنتین، شخصی شک کرد بین دو و چهار بعد از اکمال سجدتین، وقد احرز الثنتین یعنی اکمال سجدتین کرد و بعد شک کرد بین اینکه رکعت دوم است یا رکعت چهارم، قال یرکع رکعتین واربع سجدات وهو قائم بفاتحة الکتاب ویتشهد ولا شئ علیه.

ظاهر این فقره لزوم نماز احتیاط است، چون اگر امام می خواست بفرماید دو رکعت متصل اضافه کن که مشهور عامه می گویند این تفاصیل عرفی نبود، و ذکر فاتحة الکتاب عرفی نبود، امام فرمود یرکع رکعتین واربع سجدات و هو قائم بفاتحة الکتاب، این تأکیدها برای چیست؟ اگر بنا بود که بناء بر اقل بگذارد و رکعت سوم و چهارم را بخواند که نیازی به این مطالب نبود بلکه می فرمود یبنی علی الاقل و یأتی بالرکعة الثالثة و الرابعة، این تأکیدها نشان می دهد که می خواهد نماز مستقل را بیان کرد، بله تکبیر نفرمود ولی مطالبی فرمود که ابلغ من التصریح است، فرمود یرکع رکعتین و اربع سجدات، چون مشهور عامه معتقد بودند که بناء بر اقل می گذارد و دو رکعت متصل می آورد امام مماشاتا للعامه نفرمود یتشهد ویسلّم ثم یکبّر، اگر مراد رکعتین مستقل بود چه نیازی به تکرار این است که یرکع رکعتین و اربع سجدات وهو قائم، آنوقت چرا فرمود به فاتحة الکتاب، در حالی که در رکعت سوم وچهارم مخیر است مکلف بین تسبیحات اربعه و فاتحة الکتاب، بله برخی از عامه گفته اند مردم در رکعت سوم و چهارم فاتحة الکتاب بخوانند، ولی عرفی نیست که این بفاتحة الکتاب نظر داشته باشد به قول شاذ از عامه، این ظاهر است در اتیان به نماز احتیاط.

بعد حضرت خودشان ادامه دادند: واذا لم یدر فی ثلاث هو او فی اربع وقد احرز الثلاث، اگر شک کند بین سه وچهار بعد از اکمال سجدتین، قام فاضاف الیها اخری ولاشئ علیه، بعد فرمود: و لاینقض الیقین بالشک و لایدخل الشک فی الیقین و لا یخلط احدهما بالآخر ولکن ینقض الشک بالیقین ویتم علی الیقین فیبنی علیه ولا یعتد بالشک فی حال من الحالات.

استدلال به این فقره ثانیه بر استصحاب در وافیه و شرح وافیه و کلمات بعضی متأخرین: مبتنی بر این است که بگوئیم مراد از لاینقض الیقین بالشک یعنی یقین به عدم اتیان رکعت رابعه را سابقا که بالاخره یک زمانی رکعت رابعه را نیاورده بود و در رکعت ثالثه بود، یقینش به این را که در رکعت ثالثه بوده است ورکعت رابعه را نیاورده است با شک در اتیان رکعت رابعه نقض نکند، ولایدخل الشک فی الیقین شک را داخل در یقین نکند، یعنی چه؟ انسان وقتی می خواهد امر مبرمی را نقض کند مثلا طنابی را پاره کند چاقو را داخل طناب می کند طناب می شو دو قسم، با ادخال سکین در طناب آن طناب نقض شد، امام می فرماید شک را داخل در یقین نکن که این شک ناقض یقینت بشود، یعنی بناء بر یقین بگذار، ولا یخلط احدهما بالآخر شک و یقین را مانند هم قرار نده، نگو من یقین را ناقض شک قرار می دهم پس چرا شک را ناقض یقین قرار ندهم، لا یخلط احدهما بالآخر، نگو که یقین ناقض شک است پس شک هم ناقض یقین باشد، ربطی به هم ندارند، شک را ناقض یقین قرار نده، ولکنه ینقض الشک بالیقین، یقین را ناقض شک قرار بده، و یتم علی الیقین، کاری کن که یقین کنی به اتیان رکعت رابعه، ولایعتد بالشک فی حال من الحالات.

مرحوم شیخ انصاری فرموده فی دلالة هذه الصحیحة علی الاستصحاب تأمل، چرا؟

فرموده زیرا اگر مراد از قام فاضاف الیها اخری رکعت احتیاط باشد که رکعت منفصله است این ربطی به استصحاب ندارد، واگر رکعت متصله است خلاف مذهب شیعه است، پس یا مراد از رکعةً اخری رکعت منفصله است که رکعة الاحتیاط است کما هو مذهب الشیعة، خوب استصحاب که این را نمی گوید، استصحاب حکم ظاهری است، رکعت منفصله که ما در واقع نداشتیم تا استصحاب او را اثبات کند، بر ما چهار رکعت متصل واجب است، استصحاب اگر بکنیم رکعت رابعه را نیاورده ایم حکم واقع مستصحب این است که باید یک رکعت متصله بیاوریم، این خلاف مذهب شیعه است، آنی که استصحاب می گوید اضافه رکعت متصله است واین خلاف مذهب شیعه است و باید حمل بر تقیه بشود، وآنی که مذهب شیعه می گوید که رکعت منفصله است او نتیجه استصحاب نیست، چون استصحاب حکم ظاهری است باید احتمال مطابقتش را با واقع بدهیم، ما واقع مستصحبمان حکمش این نبود، ما اگر یقین می کردیم که رکعت چهارم را نیاوردیم باید یک رکعت متصله می آوردیم، استصحاب هم اگر جاری بشود به ما باید همین را بگوید نه چیز دیگر.

ولذا مرحوم شیخ فرموده هم این مطلب و هم این مطلب دیگر که استصحاب گفتن که این همه تکرار نمی خواهد، یک کلمه بگوئید لاتنقض الیقین بالشک، حالا ابدا هم کنارش گفتید خوب است، اما ادامه اش که لایدخل الشک بالیقین، لایخلط احدهما بالآخر، ولکنه ینقض الشک بالیقین و یتم علی الیقین و لایعتد بالشک فی حال من الحالات، این نشان می دهد که امام یک مطلب جدیدی می فرماید که برای عامه مردم نامأنوس است، والا اگر می خواستند استصحاب را بیان کنند استصحاب که نامأنوس نیست، و نتیجه استصحاب می شد ضم رکعت متصله که هم خلاف مذهب شیعه است وهم خلاف فقره اولی است که مفادش نماز احتیاط ورکعت منفصله بود.

وحاصل الاشکال اینکه حمل این صحیحه بر استصحاب خلاف مذهب شیعه را نتیجه می دهد که ضم رکعت متصله است، واین هم با فقره اولی ناسازگار است که ظاهرش رکعت منفصله است، وهم با این تکرارها سازگار نیست، استصحاب مطلب نامفهومی نیست که این همه تکرار کرد حضرت با الفاظ مختلف.

مرحوم شیخ می فرماید: ما استظهار می کنیم که مفاد این صحیحه این است که شما باید یقین به امتثال و فراغ ذمه پیدا کنید، یقین به فراغ ذمه را نقض نکن با شک در فراغ ذمه، اینکه عامه رکعت متصله می آوردند امام با این بیان می خواهند بفرمایند رکعة الاحتیاط بیاور تا یقین به امتثال پیدا کنی، اگر رکعت متصله بیاوری شاید نمازت پنج رکعت شده باشد، شک در امتثال است، واگر هم بناء بر اکثر بگذاری بدون نماز احتیاط شاید نمازت ناقص باشد، پس چه بناء بر اکثر بگذاری بدون نماز احتیاط که از برخی از عامه نقل شده یا بناء بر اقل بگذاری با ضم رکعت متصله، هر دو موجب شک در امتثال است، شاید نمازت پنج رکعتی بشود با اضافه رکعت متصله و شاید نمازت سه رکعتی بشود با بناء بر اکثر، ولذا این می شود شک در امتثال، لاینقض الیقین بالشک، یقین به امتثال را با شک در امتثال نقض نکن، الا اعلّمک شیئا ان زدت او نقصت لم یکن علیک شئ، اذا شککت فابن علی الاکثر، اگر بناء بر اکثر بگذاری وبعد نماز احتیاط بخوانی یقینا امتثال کرده ای تکلیف را، این می شود یقین به امتثال، در موثقه عمار هم هست که اذا شککت فابن علی الیقین، برخی روایات دیگر هم این مطلب را بیان کرده که در نماز کاری بکنید که یقین بکنید به امتثال، چه بکنیم؟ نه بناء بر اقل بگذارید که با ضم رکعت متصله بخواهید نماز را تصحیح کنید، شاید نمازتان پنج رکعت بشود و باطل بشود، و نه بناء بر اکثر بگذارید بدون نماز احتیاط که برخی از عامه می گویند که آن هم شاید این نماز چهار رکعتی سه رکعتی شده است، بیائید این کاری را که ما می گوئیم انجام بدهید که می شود یقین به امتثال.

در روایات ما فرموده اند با بناء بر اکثر و اتیان به نماز احتیاط احراز می کنید صحت صلاة را و احراز می کنید امتثال را، این در روایات دیگر آمده، این روایت هم شاید همین را می خواهد بگوید، واین توجیه با بقیه فقرات هم می سازد، لا یُدخِل الشک فی الیقین، رکعت مشکوکه را داخل در رکعات متیقنه نماز نکن، یعنی بگذار آن رکعت مشکوکه بیرون از نماز باشد رکعت منفصله باشد، و لایخلط احدهما بالآخر خلط نکن آن رکعت مشکوکه را که احتیاطا می آوری با این رکعات متیقنه، این فرمایش مرحوم شیخ.

مرحوم آخوند در کفایه فرموده این کلام شیخ خلاف ظاهر است، و نتیجه حمل این صحیحه بر استصحاب هم خلاف مذهب شیعه نیست.

اما اینکه خلاف ظاهر است، ایشان نظرشان به این است که لاتنقض الیقین بالشک ظاهرش وجود یقین بالفعل است، اما آنی که مرحوم شیخ می فرماید معنایش وجوب تحصیل یقین است به فراغ، هنوز یقین به فراغ نداریم یجب تحصیل الیقین بالفراغ، خوب این خلاف ظاهر این روایت است که می گوید لا ینقض الیقین، الآن تو یقین داری، خوب الآن من به چی یقین دارم، ولو یقین به حدوث، من یقین دارم به اینکه یک زمانی در رکعت ثالثه بوده ام و در رکعت رابعه نبوده ام.

وانگهی اینکه ما باید یقین به امتثال پیدا کنیم ونه شک در امتثال، که از آن تعبیر به نقض نمی کنند، باید بگویند لاتعدل عن الیقین بالامتثال الی الشک فی الامتثال نه اینکه بگویند لاتنقض الیقین بالامتثال بالشک فی الامتثال، ما که نقض نمی کنیم یقین به امتثال را با شک در امتثال، بلکه دنبال یقین به امتثال نمی رویم، ولی حضرت تعبیر نمی کنند لاتعدل.{سؤال وجواب: خوب لاتنقض الیقین بالتکلیف بالشک فی الامتثال چون استصحاب عدم امتثال داری خوب اینکه نتیجه اش همان استصحاب است، لاتنقض الیقین بالشک یعنی یقین به تکلیف که داری الآن شک در امتثال تکلیف داری بنا بگذار بر عدم امتثال، خوب این هم استصحاب شد دیگر.

ولذا مرحوم صاحب کفایه فرموده ظاهر این صحیحه استصحاب است.

واینکه شما فرمودید که خلاف مذهب شیعه است، نخیر اطلاق استصحاب خلاف مذهب شیعه است نه اصل استصحاب، اطلاق استصحاب اقتضاء می کند ضم رکعت متصله را، خوب اطلاق را تقیید می زنیم، اطلاق استصحاب می گوید ضم رکعت متصله کن ما این اطلاق را تقیید می زنیم می گوئیم نه استصحاب فقط می گوید ائت برکعة اخری ولکن باید این رکعت اخری منفصل باشد، تقیید می زنیم استصحاب را، اینکه اشکالی ندارد، نتیجه جمع بین استصحاب و مذهب شیعه است، استصحاب می گوید ائت برکعة اخری چون یقین داری قبلا رکعت رابعه نیاورده بودی بگو هنوز هم رکعت رابعه نیاورده ام، ولی اطلاق استصحاب اقتضاء می کرد مذهب عامه را که رکعت متصله بیاوری این اطلاق را تقیید می زنیم، می گوئیم ائت برکعة اخری ولکن لابد ان تکون الرکعة منفصلة عن الصلاة، و این محذوری ندارد، تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.